



بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه روایات باب علم

روایاتی که در باب علم وارد شده به دو بخش توصیفی و تکلیفی تقسیم می‌شود که وارد بخش روایاتی که جنبه تکلیفی دارد شدیم، روایاتی که جنبه توصیفی دارد یکی دو نکته دارد که به آن می‌پردازیم.

نکته اول

برخی روایات، توصیف علم می‌کند که علم چنین و چنان است و این نوع توصیفات، برخی هم تشویق و ترغیب تحصیل علم است. این بخش ترغیب به تحصیل و کسب علم که وارد آن شدیم، گفتیم از نظر سند از تواترهای معنوی روشن است به صورت اجمالی تعریف تواتر لفظی و معنوی را می‌دانید.

تواتر لفظی این است که لفظ عیناً مکرر وارد شده است.

تواتر معنوی این است که مدلول مطابقی واحدی داشته باشد ولو الفاظ متعدد.

تواتر اجمالی این است که مدلول التزامی واحدی داشته باشد.

این سه نوع تواتر است. پس لفظ واحد متواتراً نقل شده باشد، تواتر لفظی است که لفظ و مدلول مطابقی همه در نقل‌های متفاوت و یکسان آمده است، این تواتر لفظی است. تواتر معنوی این است که لفظها متعدد، اما مدلول مطابقی واحد دارد. تواتر اجمالی این است که لفظها متعدد، مدالیل مطابقی هم متعدد، اما یک مدلول التزامی واحدی دارد مثل بحث شجاعت امیرالمؤمنین که داستان‌های متعددی در مورد حضرت نقل می‌شود که لفظها متعدد، مدالیل مطابقی متفاوت اما لازمه‌ای دارد که در همه مشترک است. این مراتب تواتر است. اگر مدلول تضمینی واحدی هم داشته باشد این را همان تواتر معنوی می‌دانند. در اقل و جزء مدلول که تضمینی است، تواتر معنوی می‌شود. این سه نوع تواتر است. در اینجا در باب ترغیب به تحصیل علم، در اصل تحریص به علم، ترغیب به علم، تواتر معنوی است؛ یعنی اطلبوا و امثال این، تعابیر متفاوتی دارد. بعضی جاها که می‌گوید خدا به حسنات ثواب می‌دهد، ممکن است که وارد اجمالی بشود ولی ممکن است که مدلول مطابقی باشد، تواتر معنوی باشد به هر حال تواتر معنوی است، در بعضی از تعابیر، لازمه آن ترغیب به علم است، طبعاً در آن قسمت حالت اجمالی پیدا می‌کند، چون ممکن است یک امر مدلول لفظی باشد، تواتر لفظی بشود. مدلول مطابقی باشد، تواتر معنوی باشد، مدلول التزامی باشد، تواتر



اجمالی باشد. ممکن است که یک مسئله بین تواتر معنوی و اجمالی باشد؛ یعنی مجموعه قضایایی داریم که به صورت مطابقی دلالت می‌کند ولی به حالت تواتر نمی‌رسد. یک مجموعه‌ای هم داریم که به صورت التزامی این معنی را می‌رساند، این هم به حد تواتر نمی‌رسد ولی ضم استفاضه مطابقی و استفاضه معنوی یک تواتر درست می‌کند؛ بنابراین تواترهای مزدوج و ترکیبی هم کم‌وبیش داریم این را جدا ذکر نکردم. اگر حالت مزدوج این را در نظر بگیریم، تواتر لفظی و معنوی و اجمالی است بعضی تواترهای مزدوج هم داریم شاید در علم تواتر مزدوجی باشد یعنی اخبار توصیفی، اخباری که ترغیب کرده و اخباری که توصیفاتی دارد که لازمه آن ترغیب است در همه این‌ها یک نوع تواتر پیدا می‌کند؛ بنابراین در باب علم تواتر یا معنوی است، تحریص به علم، ترغیب به علم، یا تواتر معنوی است، یا تواتر مزدوج معنوی، اجمالی است این از نظر سند که هیچ بحثی در آن نیست.

نکته دوم

نکته بعد این بود که گفتیم که اخبار متواتر که تواتر دال بر تحریص و ترغیب به علم است به سه بخش و دسته مهم تقسیم می‌شود:

یکی اخباری که دال بر رجحان است، اصل رجحان را می‌رساند که آیا این رجحان جنسی است یا رجحان خاص است که کمی در مورد آن توضیح می‌دهیم، اخباری که دال بر رجحان است که به هر یک از منابعی که در باب علم وارد شده است، به هنگام مراجعه می‌بینید که فراوان در مورد آن بحث شده است. یک دسته اخباری که حداقل وجوب معلوماتی که برای تکالیف ما لازم است، یک دسته اخباری که یک نوع وجوب کفایی اجتهاد و تفقه را می‌رساند که در خود قرآن هم است این وجوب عینی است، این وجوب کفایی است که اگر از منشأ قرآن هم بگیریم، همان تفقه است.

دسته دوم روایات

در روایات هم اخباری دارد که عرض می‌کنیم. آن‌هم که رجحان است. البته این رجحان هم رجحان عینی است. دسته فراوانی از این روایاتی که اینجا داریم و بعضی از آیات قرآن، اصل رجحان را می‌رساند و تعدادی هم وجوب عینی حداقل مسائل مبتلابه را افاده می‌کند که روایات «طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ»^۱ در دسته دوم، حمل بر این

۱ - منية المرید، ص: ۱۰۸.



معنی کردیم، غیر از آن در دسته دوم این روایات هم هست که آدرس آن را می‌دهم و دو سه تا از آن‌ها را می‌خوانم، در بحث‌های ریز باز هم به این روایات برمی‌گردیم.

این روایات در همین جامع احادیث شیعه، ابواب مقدمات، باب اول که باب «فرض طلب العلم أو حجة فی الأحكام الشرعیة». علمی که اینجا می‌گوییم از علم به رفتن این‌که امام معصوم را بشناسد، گرفته تا خدا تا احکام فرعی همه را می‌گوید. این باب اول ص ۹۴ و ۹۵ است. روایاتی که از دسته دوم است. چون در روایات دسته دوم، یک بخش آن طلب العلم فریضة شد. یک دسته هم این روایات است که مثلاً روایت ۲۵ همین باب ص ۹۴ روایت مشهور است که از مسعدة بن زیاد است که خود بحث مسعدة بن زیاد بحث رجالی است سند آن محل اختلاف است.

روایت اول

روایت این است که مرحوم مفید از جعفر بن محمد ابن قول وی نقل می‌کند از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم از مسعدة بن زیاد نقل می‌شود که هارون و مسعدة بن زیاد هر دو محل بحث است وقتی که ریز این بحث برسیم، یک‌بار دیگر هم این بحث سندی را مطرح می‌کنیم. مدلول آن، این است که سمعت جعفر بن محمد علیه السلام؛ و قَدْ سئلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/۶) از خدا سؤال کردند که یعنی چه که خدا حجت بالغه دارد؟ حجت رسایی دارد که حجت بالغه، حجتی است که مقابل آن جواب نیست، حجتی است که رسا است و قاطع و لایتخلف است. فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَكُنْتُ عَالِمًا»، در مورد تکلیف او که عمل نکرده، می‌گویند که آیا عالم بودی، فإن قال نعم، به او می‌گویند فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ «أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَمِلْتَ»، پس چرا عمل نکردی اگر می‌دانستی؟ اگر هم بگویند، نه نمی‌دانستم «قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ» به او می‌گویند چرا یاد نگرفتی که اینجا دال بر وجوب تعلم است. البته وجوب تعلم طریقی است که بعدها تعلم و تحصیل علم آن در اینجا طریقی است. این هم در محدوده علم خاص است نه علم به معنای عام، وجوب را افاده می‌کند البته نوع وجوب را بعد بحث می‌کنیم. «فَيَخْصِمُهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۲ این حجت بالغه خداست. به این مضمون روایات دیگری هم آمده است.

^۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۱۸۰.



روایت دوم

باز روایت بیست و ششم است که سند معتبر نیست، علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن عن بعض اصحابه: اینجا محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که در بحث قضا مفصل ایشان را بحث کردیم و تصحیح کردیم، یونس بن عبدالرحمن که از اصحاب اجماع معتبر است. فقط عرض بکنم که اینجا دارد؛ «عن بعض أصحابه» در بحث اصحاب اجماع، بحث مفصلی هم در بحث قضا انجام دادیم به اینجا رسیدیم که اصحاب اجماع اگر به صورت مرفوعه، یعنی بگویند عن رجل، عن بعض اصحاب، اینجا اعتبار ندارد، ولی اگر راوی و مروی عنه آن، رجلی باشد که توثیقی ندارد نقل این‌ها از آن شخص توثیق دارد و روایت معتبر را می‌کند. ما معتقد به این تفصیل هستیم و دلیلی هم برای آن داریم که اگر اصحاب اجماع این چند نفری که در کلام عده شیخ آمده، از رجلی نقل می‌کنند که توثیقی در مورد آن وارد نیست، نقل این‌ها توثیق اوست؛ اما اگر عن بعض اصحابه، عن رجل، از این نوع تعبیر باشد، اعتبار ندارد یک نوع شبهه موضوعیه آن توثیق می‌شود و بحث مفصل در جای خود دارد، از این جهت به اعتقاد ما اعتبار ندارد مگر این‌که مثلاً بعضی جاها بگوییم که عن رجل تا عن بعض اصحابه فرق دارد، این هم احتمالی است که اینجا داده شده است. وقتی که یونس یا محمد بن ابی عمیر بگویند عن رجل، یک نوع مفهوم و مفادی دارد، ولی وقتی بگویند عن بعض اصحابنا این هم در حد احتمال است. هر حال به اعتبار این شکلی را تمام نمی‌دانیم.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ ع «هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَأَ»^۳ مورد احتیاج آن‌ها است سؤال بکنند و تحصیل علم بکنند. روایت ۲۷ باز یونس بن عبدالرحمن است و سند آن معتبر است عن ابی عبد الله علیه السلام، قال: «لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا، وَ يَتَفَقَّهُوا وَ يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ»^۴ و همین‌طور روایت بیست و هشتم که این هم سند معتبری دارد که «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ»^۵ این چند روایت که چند تا از آن‌ها معتبر است، نظیر «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» است؛

۳ - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۰.

۴ - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۰.

۵ - صافی در شرح کافی (مولی خلیل قزوینی)، ج ۱، ص: ۳۲۷.



یعنی فرد در محدوده تکالیف الزامی که دارد، از حیث اعتقادی یا عملی باید تحصیل علم بکند، علم دینی به همان معنی و اطلاقی که در کار بود. این دسته دومی که طلب العلم اینجا قرار می‌گیرد.

دسته سوم روایات

دسته سوم که تحصیل علم اجتهادی و وجوب کفائی باشد، اصل آن همان آیه «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» (توبه/۱۲۲) هست. روایاتی که هم در تعلیم دیگران و امثال اینها آمده است، ضمن آن روایات، مثلاً در جلد دوم بحار همان باب اول، اولین صفحات را مراجعه بکنید، روایات زیادی همین معنی را می‌رساند. دیگر الزامی ندارد که جدا وارد این بحث‌ها بشویم. مجموعه‌ای هم در کل روایات هست که چیزی فراتر از حد احتیاج شخصی و فردی است که افراد را مکلف کرده که بروند تحصیل علم بکنند، البته در محدوده‌های دینی. این روایات باز در محدوده علم دین است تقریباً همه به آیه ۱۲۲ سوره توبه برمی‌گردد که آیه نفر است و مشهور است که در حجیت خبر واحد در اصول به آن تمسک شده و خیلی‌ها از جمله آقای خوبی دلالت این آیه بر حجیت خبر واحد را قوی‌تر می‌دانند. این مجموعه اخبار، اول جلد ۲ بحار است. ضمن این روایات هم گاهی پیدا می‌شود روایاتی که ترغیب الزامی به چیزی فراتر از احتیاج شخصی می‌کند ولی عمده در اول جلد ۲ بحار است؛ و اگر هیچ‌کدام اینها نباشد، خود آیه افاده این معنی را می‌کند کامل آیه هم این است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه/۱۲۲) چند جمله در مورد این آیه عرض بکنم، در این آیه که نفر اولی و نفر دوم چه هست، بحث‌های زیادی شده است و المیزان خیلی کوتاه رد شده است ولی در تفاسیر دیگری آمده است که از قدیم خیلی حرف زده شده است. چیزی که مرحوم علامه آن را قبول کرده و روشن هم هست. این است که «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً» این بخش اول آیه است. «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» این مربوط به مؤمنانی است که در مدینه حضور نداشتند. از نقاط دیگر می‌آمدند نفر اول عموم آن را برمی‌دارد که نفر از جهاد است. نفر دوم نفر تحصیل علمی است، اهل مدینه را کنار بگذارید جاهای دیگر را که می‌خواهند جنگ بروند یا مدینه بروند. می‌گوید در نقاط دیگر جهان اسلام هست، لازم نیست همه به جهاد بیایند. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً». همه بیایند برای جهاد این عموم نفر برای جهاد را برمی‌دارد. فلولا نفر بعدی می‌گوید بلکه بیایند، «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» از همین هایی که جهاد از آن‌ها برداشتیم، چرا



گروهی از آنها نمی‌آیند، یعنی باید بیایند. این تعبیر را همه قبول دارند. تعبیر الزامی و ایجابی است، باید عده‌ای خدمت پیغمبر و اصحاب، بیایند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تا تفقه در دین پیدا بکنند و لیندروا، نکته تفسیری هم می‌گویند که در تفسیر فخر است و علامه هم آورده و همه هم می‌گویند، ولیندروا که می‌گوید علت این است که لیتفقهوا، اولاً برای خودشان و لیندروا یعنی یک چیزی افتاده است که با او عطف شده است. نگفته که «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» لیندروا قومهم» بلکه «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» یعنی یک هدف و غرض دیگری در کار است که خود آنها باشند و علاوه بر آن «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» اینجا نکته ادبی و معانی، بیانی آن هست. این آیه برای گروهی از مؤمنان نفر جهادی را برمی‌دارد و نفر تحصیل علم را الزام می‌کند که دلالت این آیه بر الزام به تحصیل دین که تفقه در دین باشد روشن است که هیچ اطلاقی به علوم دیگر ندارد، الزام را می‌رساند در مورد تفقه در دین است و وجوب هم وجوب کفائی را افاده می‌کند و بیش از وجوب کفائی چیزی را افاده نمی‌کند. یک گروهی بیایند. معلوم می‌شود بحث حوائج شخصی مکلفی نیست که برای رفع نیاز خود تحصیل بکنند. بحث ناظر به نیازهای جامعه و دیگران است چرا نمی‌روند این کارها را بکنند که نفر بکنند تا تفقه پیدا بکنند تا برگردند. البته همه گفته‌اند و خیلی امر بدیهی است که تفقه اینجا فقه خاص نیست، عامی است که این فقه را می‌گیرد، این که بروند امام را بشناسند و اعتقادات ایشان را بفهمند، همه مسائل را می‌گیرد. به هر حال در سلک همین آیه که اصل این بحث وجوب کفایی تفقه که فهم دقیق یعنی فهمی است فراتر از حد نیاز اشخاص و آن هم فهم از نظر کیفی فهم دقیقی است یعنی در واقع نوعی اجتهاد است؛ بنابراین این آیه از نظر کمی و کیفی، کمیت فراتر از ترغیب‌های استحبابی عینی است که برای هرکسی مستحب است و از آن طرف هم تعلم آن هم تعلم خاص است که تفقه باشد و نوعی اجتهاد در قضیه باشد و افاده وجوب کفایی می‌کند. روایات زیادی هم بر طبق این آیه در این دسته سوم قرار می‌گیرند.

نکات موجود در روایات

این نگاه کلی به این روایات بود. می‌خواهیم توجه به این مطلب، دو سه نکته داشته باشیم؛

نکته اول

یک نکته این که این رجحان اولی، عینی است، این وجوب حداقل هم عینی است؛ اما این وجوب تفقه که در آیه آمده و گروهی از روایات بازگو می‌کند، این وجوب کفایی است و بین وجوب عینی، رجحان تحصیل علم دین است



که گفتیم اطلاقی نیست این که خوب است همه تحصیل علم دین بکنند، روایات زیادی که داریم که اولاً دلالت بر رجحان عینی می‌کند، یعنی هیچ قرائنی، در اصل اطلاق حمل بر عینی می‌شود. اصل این است و هیچ قرینه خاصی هم نداریم که این را کفایی بکنیم آن رجحان و استحباب تحصیل علم دین در همه حدود و قلمروها و مراتب که فقط شامل نیازهای الزامی نیست، نیازهای الزامی، نیازهای ترجیحی و حتی نیازهایی که مبتلابه من نیست هر سه قلمرو را می‌گیرد چه نیاز الزامی من باشد یا نیاز رجحانی و ترجیحی و یا مورد ابتلای من نباشد همه را می‌گیرد. همه به نحو استحباب و رجحان به تحصیل علم دین موظف شده‌اند، این یک امر عینی است که برای همه عینیت دارد. منتهی این عینیت با سومی برخوردی ندارد، اگر بخواهیم ببینیم اینها باهم معارضه‌ای دارند یا ندارند این یک بحث است. می‌گوییم دسته اول طبق همین عرضی که بیان شد، حمل بر عینی می‌شود و شمول هم دارد.

نکته دوم

نکته دوم این که رجحان عینی با وجوب کفایی که برخوردی ندارد در فقه در باب قضا دارد که می‌گوید از یک طرف در احکام و متون روایی و فقهی ما آمده که برای کسی که اطمینان به خود دارد تصدی امر قضا مستحب است، با فاصله چند مسئله گفته شده که یجب القضاء؛ که همان جا سؤال می‌کنند که از یک طرف می‌گویند که تصدی قضا مستحب است، از یک طرف می‌گویند واجب است. جواب می‌دهند که باب عینی عام شامل است و این وجوب کفایی است و اینها باهم قابل جمع هستند. تحصیل علم در همه مراتب نه فقط مورد نیاز ما، بلکه مستحب است آشنایی با دین خداست، عیناً بر همه مستحب است؛ اما گروهی موظف شده‌اند و تفقه بر آنها واجب شده که فرق این گروه تفقه با اولی اولاً؛ این است که تفقه یک نوع شناخت عمیق تر و اجتهادی و اینها است و ثانیاً؛ این کفایی است. این یک مرتبه خاص را واجب کرده است و ثانیاً وجوب کفایی است، یعنی به حدی که نیاز جامعه و برای رفع نیاز جامعه مرتفع بشود واجب است. پس در حد نیاز، واجب کفایی می‌شود با این عنوان و در غیر حد نیاز استحباب عینی می‌شود. پس ویژگی طایفه اولی با طایفه ثالثه این است که آن عینی است و فراگیر و قلمرو عام دارد و ویژگی این، کفایی بودن آن است در محدوده خاص و طبعاً بین آنها تعارضی نیست. استحباب عینی با وجوب کفایی در یک موضوع با این بیانی که عرض شد، باهم تعارضی ندارد.



احتمالات موجود در نسبت بین روایات

نسبت طایفه اولی با طایفه ثانیه که تحصیل علم دین است از یک طرف روایاتی دارد که رجحان را می‌رساند و از طرفی روایاتی هست که وجوب عینی را می‌رساند، اینجا هم باید یکی از دو نسبت را بین این دو قائل بشویم. بعد از این که طوایف را شناختیم و ویژگی آن‌ها را در این حد ذکر کردیم از نظر عینی و کفائی و مقدار و کمیت و کیفیت را مشخص کردیم نسبت‌ها را می‌سنجیم. نسبتی هم این دو دارند که باید بسنجیم. اینجا دو احتمال در قضیه هست؛

احتمال اول

یکی این که روایاتی که حداقل عینی را می‌رساند این یک طرف که روایات «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» و چند روایاتی که اول جلسه خواندیم، این طرف محدوده حداقل را می‌رساند و روایاتی که رجحان را می‌رساند احتمال اول است که بگوییم منظور استحباب بخصوصه هست، اگر منظور استحباب بخصوصه باشد، اینها دودسته می‌شوند و جدای از هم می‌شوند؛ یعنی آن استحباب را می‌گوید و این وجوب را بیان می‌کند. وجوب در حداقل مبتلا به حوائج است، همین تعبیری که دارد که «هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَا» منظور مسائل محتاج إليها است و مبتلا به است. این وجوب دارد و حداقل آن هست و در حد نیاز هرکسی هست، ولی اگر بگوییم آن روایات استحباب را می‌رساند باید بگوییم بالاتر از حداقل را استحباب می‌گوید، پس دسته اولی اگر دال بر استحباب باشد، به خصوصه استحباب، از این دودسته جدا می‌شود متباین می‌شوند، این حداقل را واجب می‌گوید، آن بالاتر را مستحب می‌گوید؛ اما احتمال دیگر هم داریم که شاید این اقرب به واقع باشد.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که همه جا لازم نیست روایات بر اساس این مرزبندی که در ذهنمان درست کردیم باشد در واقع این روایات رجحان به معنای عام را می‌رساند، یعنی قدر مشترک و جامع بین وجوب و استحباب را می‌گوید. اصل این که ثواب دارد و حسنه در آن هست، او را ترغیب می‌کند، می‌تواند در جاهایی واجب تلقی بشود در جاهایی مستحب تلقی بشود، نه این که استعمال در دو معنی وجوب و استحباب شده است، بلکه استعمال در جامع شده است. موارد دیگری هم داریم که در روایات ما بعضی جاها امام و ائمه درصدد این نیستند که یک عملی است که درجاتی از آن واجب است و درجاتی مستحبات است، یک ترغیب عامی روی قضیه می‌آورد، مثلاً قضاء



حوائج مؤمن در روایات اخلاقی که می‌گوییم، البته روایات اخلاقی است ولی در واقع احکام است. روایتی مثل قضاء حوائج مؤمن، رسیدگی به دیگران، این نوع مباحث را داریم که روایات به‌طور عام آمده، در حالی که می‌دانیم که قضاء حوائج مؤمن یک مصداق‌های واجب دارد، یک مصداق‌های مستحب دارد. این دلیلی ندارد که روایات آن را دقت بکنیم و بگوییم این بخش آن واجبات را می‌گوید، بخش دیگرش مستحبات را بیان می‌کند. خیلی جاها هم تفکیک این روایات امکان‌پذیر نیست بنابراین خود این یک بابی است به‌خصوص این نوع مسائلی که مرزهای اخلاقی هم دارد که در یک امور و افعالی که حکم آن حالت طیفی دارد، بعضی مراتب آن وجوب دارد، بعضی مراتب استحباب دارد. خود مراتب استحباب هم ذو مراتب و تشکیکی است، در این مواقع هیچ الزامی نداریم بلکه ظاهر این است که در ترغیب یک عام انجام می‌گیرد و آن روایات رجحان مطلق را افاده می‌کند ما نمونه‌ای هم برای آن داریم.

نتیجه بررسی

بنابراین احتمال قوی‌تر و اظهر این است یک بحث ممدوح و مستحسنی که بعضی مراتب آن الزامی می‌شود، بعضی مراتب الزامی نیست، استحسان و حسن عام را بیان می‌کند. این در خیلی جاها متداول است و باید حمل بر همین بکنیم.

شاهد این قضیه این است که در بعضی از همین احادیثی که رجحان عام گفته، همین «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» هم آمده که بعضی از همین احادیثی که طلب العلم را دارد، همراه با تعبیری است که ترجیح و رجحان را می‌رساند و این نشان می‌دهد که رجحان عام را گفته ولی یک مصداق آن «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» است این منافاتی ندارد و قرینه نمی‌شود که منظور از طلب العلم، عام است یا منظور از این مثلاً خاص است، یک عمومی را بیان می‌کند که رجحان مطلق است بعد هم می‌گوید «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» منظور بخش خاص آن هست و قابل جمع هست و در روایات متعددی چند روایت به این شکل آمده است.

روایتی که در صفحه ۸۹ جامع احادیث شیعه آمده است از امام رضا (علیه‌السلام) است که به امیرالمؤمنین (سلام‌الله‌علیه) می‌رساند. روایت مفصلی است که سند آن تام نبود ولی روایتی بود که مرحوم شهید در منیه می‌گوید که ما این روایت را به اسناد صحیح از امام رضا (علیه‌السلام) داریم که گفتیم که به دید خود این را صحیح دانسته و الا روی آن مبانی که روی آن مشی می‌شود، صحیح نیست. روایت این است که:



«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مِظَانِهِ وَ اقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ الْحَدِيثِ»^۶ «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعْلِيمَهُ حَسَنَةٌ وَ طَلَبُهُ عِبَادَةٌ»^۷ صدقه هست و ویژگی‌های بعدی می‌گوید که معلوم است که تا آخر نمی‌خواهد آن علم واجب حد نیاز شخص را بگوید بلکه فراتر از آن را می‌گوید، قهراً الزامی نیست و استحبابی می‌شود. ولی در روایت اول می‌گوید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» این مانعی ندارد که این یک بخش را می‌گوید، بعد یک عموم را بیان می‌کند. یا در بعضی از جاها، به‌عکس است، اول عموم را می‌گوید که «طَالِبُ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ»^۸ «الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْمَمَوَاتِ»^۹ روایت قبل از همین روایت است. این روایت هفت بود، آن روایت شش است. طلب علم، استحباب یا وجوب کفایی را می‌گوید، در آخر هم می‌گوید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» که چند گزاره در کنار هم است در واقع عام و خاص می‌شود، این هم سؤالی بود که آن روز هم مطرح شد.

من می‌گویم که این عام و خاص است یک بخش الزامی را می‌گوید، بعد رجحان عام را بیان می‌کند. اگر استحباب بود، باید بگوییم اولی واجب است، دومی مستحب است ولی می‌گوییم ظهور در رجحان دارد، یعنی جامع دارد که این هم به‌عنوان یکی از مصادیق رجحان ذکر می‌شود؛ اما این مصداق الزامی آن هست که محل بحث است از غیر محل بحث بیرون برویم ده‌ها مورد داریم که فریضه به معنای الزام به‌کاررفته است.

جمع‌بندی نهایی

تا اینجا یک دسته روایات که لحن ترغیبی و تکلیفی داشت تقسیم‌بندی کردیم، ویژگی‌های هر کدام را تا حدی که لازم بود بیان کردیم، نتیجه گرفتیم که منظور از فقه و فهم، فقه به معنای عام و مسائل و معارف دینی است و نه اطلاقی که برای ما ثابت بشود اطلاقی درباره علم بماهو علم نداشتیم و این چند دسته هم با احکام متفاوت و اینها توضیح دادیم.

اینها همه جزء دسته ترغیبی و تکلیفی می‌شد.

۶- وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۲۹.

۷- کنز الفوائد، ج ۲، ص: ۱۰۸.

۸- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۷۲.

۹- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۷۲.



دسته دیگری که در مقسم از اینها جدا می‌شود آن دسته‌ای است که توصیفاتی از علم به عمل آورده است و علم را به یک توصیفاتی وصف کرده است. مثلاً می‌گوید: العلم هداية، العلم ذات الاسلام، «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ»^{۱۰}، یا «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءٌ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ»^{۱۱} مطروف آن جز علم که با آمدن او ظرف هم اتساع پیدا می‌کند و گشایش در آن پیدا می‌شود و تعابیری مثل علم بهتر از مال است یک تعابیر الزامی که بحث توصیف است و اخبار از یک واقعیات است. شاید خیلی لازم نبود که زیاد روی این مطالب بحث کنم، ولی ممکن است توهم بشود که این اخباری که دارد توصیف می‌کند یک نوع ترغیب از آن بیرون می‌آید و اطلاق دارد. از این جهت این امر را مطرح می‌کنیم.

دلیل طرح روایات دسته دوم

طرح این روایات به این دلیل است که ممکن است کسی توهم بکند که این روایاتی که توصیف علم کرده، این توصیف‌ها عام است، یعنی مخصوص علم خاصی نیست، علم دین نیست، هر علمی این ویژگی‌ها را دارد و توصیف عام که شد، ملازم با یک حکم و رجحان چیزی است، بنابراین این توصیف اولاً عام است و ملازم با یک ترجیح و یک رجحانی است و حکم تشریحی است و نتیجه این دو مقدمه این می‌شود که از این روایات یک نوع اطلاق به حسن بودن علم و استحسان علم به دست می‌آید، علم بماهو علم.

توصیف‌ها را تقسیم کردیم، توصیف‌هایی داریم که جنبه ارزشی دارد، توصیف‌های ارزشی و پیشاپیش معلوم است که مربوط به علم دین است این یک نوع توصیف‌ها است که در واقع مفاهیمی در توصیف علم آمده است. در حل این بحث و پاسخ به این اشکال و سؤالی که مطرح شد، چند نکته عرض می‌کنیم.

نکته اول

نکته اول این است که اینها دو دسته هستند:

^{۱۰} - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۲۰۵.

^{۱۱} - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۸۳.



۱- بعضی توصیفی هستند که در روح آن، توصیف ارزشی است و از اول معلوم است که ناظر به علم خاص است. این توصیف‌ها مثل «العلم هداية» «العلم حياة الإسلام»^{۱۲} در کتاب‌ها که ببینید، توصیف‌های زیادی دارد که ارزشی است و درواقع مفاهیمی بر علم حمل شده و به آن توصیف‌شده که این مفاهیم در درون آن علم خاص است و نوعی تکلیف در متن آن مفاهیم اخباری و توصیفی نهفته است. این یک جهت که شما می‌گویید بخش مهم آن این‌گونه است.

«الْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»^{۱۳}، علم حیات اسلام است حیات قلوب است، علم دین را می‌گوید. ظهور آن این است. چیزهایی ممکن است به لحاظ مقدمیت این نقش را پیدا بکند بحث ما در مورد علم بما هو علم است، شاید درجایی با عنوان ثانوی بحثی از مقدمه داشته باشیم.

انصرافی که در باب علم می‌گفتیم که یک اصطلاح جدیدی است، یا معنای حقیقت جدید است یا این که انصراف درست می‌کند با این مفاهیم انصراف در اینجا قطعی می‌شود که هدایت که می‌گوید، حیات قلب که می‌گوید، طهارت باطن که می‌گوید، یعنی علمی که ما را به سعادت می‌رساند، علم دین منظور است. در این دسته مفاهیمی که آمده که در آن یک نوع ارزش و توصیف‌های ارزشی هست، آن انصراف را کاملاً محکم می‌کند، هیچ بحثی درباره آن نیست.

۲- دسته دوم هم مثل «الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ»^{۱۴} حتی با قطع نظر از بحث‌های ارزشی، یا علم وقار می‌آورد، این‌ها فقط بحث علم دین نیست، یا این که ظرف علم با آمدن علم گشوده می‌شود، اتساع پیدا می‌کند. ظرفیت شخصیتی آدم گسترش پیدا می‌کند و با آمدن مرزها قوی‌تر و وسیع‌تر می‌شود نه این که تراحم بین ظرف و مظروف پیدا می‌شود، این درباره هر علم و هر معرفتی است و ممکن است در اینجاها انصراف را قبول نکنیم؛ بنابراین در یک دسته از این روایات مفاهیم ارزشی و دینی بکار رفته که انصراف را واقعاً محکم می‌کند و دست برداشتن از انصراف خیلی دشوار است.

^{۱۲} - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۵۸۱.

^{۱۳} - غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۸۵.

^{۱۴} - منية المرید، ص: ۱۱۰.



دسته دوم که یک نوع مدحی است که به این شکل ارزشی نیست. کاملاً عقل ما می‌فهمد که هر علمی این ویژگی را دارد، وقار می‌آورد. هر علمی مزاحمت با ظرف آن ندارد، بلکه علم ظرف و مطروفی است که با ظرف، مطروف هم تعالی و اعتلاء و اتساع پیدا می‌کند. یا «صدیق کلّ امرء علمه» یا این که جهل موجب این می‌شود که آدم در زندگی شکست بخورد، در هر کاری علم نقش دارد فقط علم دین نیست. یک دسته از روایات داریم که ممکن است کسی بگوید که این دو مقدمه اینجا را تمام می‌کند و بگوید انصراف اینجا تمام نیست، علم مطلق است و بیان اینها هم در واقع بیان یک حکم است، امام که این حکم‌ها را می‌فرماید، حکم را بیان می‌کند در این دسته آن ادعا یک مقدار قوی‌تر است. اجازه بدهید اشاره به بحثی بکنم که سابق طرح کرده بودم در فقه ما هم این بحث کم‌وبیش محل ابتلا هست و در روایات مورد تعرض واقع شده است و در احکام استحبابی و اینها از این مسائل زیاد داریم.

نظریات موجود در مورد انصراف در روایات

ممکن است کسی بگوید انصرافی که ما درست کردیم همه اینها را می‌گیرد، ولی ممکن است کسی بگوید که آن انصراف در روایات ترغیبی و روایاتی که ارزشی او را مدح می‌کند، تام است و در غیر آن، انصراف برای ما تام نیست.

اینجا دو نظریه وجود دارد:

۱- یک نظریه این است که کسی بگوید که علم یک معنای حقیقی جدیدی پیدا کرده است. اگر این را بگوییم فرمایش شما قابل دفاع است، علم در فضای شرع معنای جدید پیدا کرده، قائل به حقیقت شرعیه در این واجب مفهوم می‌شویم این یک نظریه بود.

۲- نظریه دیگر این است که حقیقت شرعیه را در علم قائل نشویم، کما این که غالباً هم رد می‌کنند ولی بعید نیست که قائل بشویم، اگر قائل نشویم، قائل به انصراف می‌شویم. اگر قائل به انصراف بشویم، روی مبانی کلاسیک متداول ما، اثبات انصراف به هر حال قرینه می‌خواهد، یک مقدار دشوارتر از آن جهت است می‌گوییم که آنجاهایی که ترغیب یا امثال اینها است، قرینه عامه‌ای است که انصراف را درست می‌کند، اینجا ممکن است بگوییم که توصیفی از یک واقعیت می‌کند و ارشاد به آن واقعیت است و این انصراف را ما قبول نمی‌کنیم. نمی‌توانیم جواب برهانی به این مسئله بدهیم. ممکن است کسی از این راه بگوید و پیشاپیش بگوید اینجا هم انصراف تمام است، یا حقیقت شرعیه قائل بشود ولی با قطع نظر از این، این بحث به جایی نمی‌رسد. شما می‌گویید انصراف دارد،



ممکن است کسی بگوید انصراف ندارد، ولی از زاویه دیگر طرح بحث می‌کنیم که جای دیگر هم نیاز به آن داریم.

نظر مختار

انصراف را در محدوده‌ای که قرائن عامه‌ای داشته باشیم، یعنی جایی که ترغیبی داشته باشد، ثوابی داشته باشد، قبول داریم و الا کاملاً یک امر عقلی را بیان می‌کند که هر علمی آن را دارد. من آنجا انصراف را قبول ندارم. ممکن است کسی انصراف جامعی را قائل بشود. لایبعد که انصراف، واقعاً خیلی قوی باشد که حتی اینجاها را هم بگیرد. ولی اگر کسی بگوید که این انصراف در یک محدوده بسته‌تری است و شمول و عموم زیادی ندارد می‌خواهیم روی این فرض یک زاویه دید دیگری در بحث بازکنیم که مبنای کلی است و جاهای دیگر هم خیلی به درد می‌خورد.

اصولاً مواردی را که در روایات به یک واقعیت و به یک مصلحت و مفسده‌ای برای ما ذکر شده است. مثلاً می‌گوید انار خوردن این خصوصیت را دارد، زود ازدواج کردن این ویژگی را دارد. جاهایی که روایت ما را به یک مصلحت و مفسده‌ای ارجاع می‌دهد، این ارجاع به مصالح و مفاسد در بحث‌های فقهی و اخلاقی چه شأن و منزلتی دارد. این یک بحث اصولی است که در اینجا کمی به آن نیاز داریم.

بحث خیلی عام‌تر است. در اینجا هم از این بحث نتیجه می‌گیریم.

این نوع ارجاع‌های به مصالح و مفاسد که یک باب وسیعی است در روایات ما، چه حکم و جایگاهی دارد؟ این انحاء و اقسامی دارد، سؤال این است که آیا اینها ارشاد محض است یا ارشاد نیست و مولوی است؟ اگر مولوی است چه نوعی مولویتی دارد؟ آیا اینها را ما ارشادی می‌گیریم یا مولوی می‌گیریم و چه نوع ارشادی اگر باشد، چه نوع مولوی است که اگر بگوییم هست؟

و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار